

است که زبانش به هجوهای نیشدار و فضاحت بار آلوده بوده است تا آنجا که شاعران هم عهدش از تاخت و تاز شمشیر هجوش در امان نبوده‌اند. دکتر ذبیح الله صفا درباره‌اش چنین نوشته است: «از تاب شمشیر مهاجرات او اکثر شعرای عراق و غیره بر خود می‌لرزیده‌اند و به قول خود شاعر: چون کردارش، پسند صاحب ایران - شاه عباس - نبوده است، آخر الامر به دست او از این کار توبه می‌کند.» (صفا، 1365، ج 5: 629)

رسم هجا چولازم ماهیت من است چون کهربا که زو نتوان برد جذب کاه
اما پسند صاحب ایران نمی‌شوم تا با من است «این هنر اعتبار کاه»
بار دگر نه ازلب و بس از صمیم قلب تجدید توبه می‌کنم اما به دست شاه
(همان، 629)

سرآمد شاعرانی که «حرام زادگی و قلاشی و شوخ چشمی و فساد پیشگی» را از افتخارات خویش شمرده، سوزنی سمرقندی است که بی شرمی و وقاحت را به سر حد افراط کشانده است. بدون تردید، وی شاعری است «لابالی و بی بند و بار و نسبت به آداب و سنن مذهبی بی اعتنا...» (سوزنی سمرقندی، 1348، مقدمه: 9)

وی خود را در میدان بی‌شرمی و بد اندیشی، بلا رقیب می‌داند و در حرام زادگی و بی حیایی و قلاشی، بی‌همتا:

من آن کسم که چو بنهم بر اسب شوخی زین زدن نیارد ابلیس چنگ در فتراک
حرام زاده سر و شوخ چشم و قلاشم فساد پیشه و محراب کوبم و دکاک
به کوی شوخی و بی‌شرمی و بد اندیشی اگر بدانی، من نیک چستم و چالاک
(همان، 626)

وی، خود را میدان دار لغز گویی و استاد مسلّم هجو سرایی در ادب فارسی معرفی کرده است:

هجو را مایه ز دشنام دهد مرد حکیم تا مخمّر شود از هجو و نخیزد چو خبیر
مثل نان فطیر است هجا بی دشنام مرد را درد شکم خیزد از نان فطیر
(همان)

بدیهی است که بخشی از آثار عبید هم صرف نظر از طنزهای اجتماعی او، همچون انوری و حتی مانند سنایی، خاقانی، حکیم شفایی، وحشی بافقی، قانع شیرازی، یغمای جندقی، ایرج میرزا است.

طنز در ادب فارسی، از پیشینه‌ای جالب برخوردار است، تا آنجا که ذکر نام عبید و آثارش برای ایجاد تصویری از این پیشینه‌ی ادبی بسنده است.

طنز اجتماعی، در حقیقت تعارضی است بر بی‌عدالتی‌ها و نابه‌سامانی‌های دوران مختلف و چون نویسنده و شاعر نمی‌توانست آشکارا اعتراض خود را به گوش مدعیان برساند به رمز و کنایه متوسل می‌شد و در لفافه‌ای از تمسخر به انتقاد می‌پرداخت.

بیشتر مکتوبات دوران حکومتی ایران از آثار منثور گرفته تا منظوم، از حماسه‌های ملی و میهنی تا منظومه‌های عرفانی، حکمی، غنایی و تعلیمی به گونه‌ای مستقیم و یا غیر مستقیم در هاله‌ای از سخنان غیر جدّ پنهان شده است.

در بسیاری از داستان‌های کلیله و دمنه، مرزبان نامه، گلستان سعدی، هفت اورنگ جامی، و بالاخره دیوان صائب تبریزی تا سرانجام در ادبیات مشروطه و معاصر با این گونه غیر جدّها در لابه‌لای ادبیات جدّ مواجه هستیم.

در برهه‌هایی از دوران تاریخی به ویژه در قرن ششم و هفتم و هشتم در اثر تداوم جفاکاری‌ها، عامه‌ی مردم در رنج و عذاب بودند، این گونه ادبیات غیر جدّی می‌توانست مقداری از مصایب و گرفتاری‌های آنان بکاهد و تسلی بخش باشد.

بعضی اوقات، برخی از جدّ نویسان هم در این دار مکافات از محنت زمانه آسوده نبودند و به ناچار در دام این سخنان می‌افتادند: «حکایتی هست در باب عبید زاکانی که اهل علم بود و اهل مدرسه، نسخه‌ای در علم معانی و بیان تصنیف کرد به نام شیخ ابواسحاق و خواست آن را به نظر برساند، شاه به مسخره‌ای مشغول بود و شاعر نزد او بار نیافت، باز گشت و از آن پس به مسخرگی پرداخت و طنز و هجو...» (زرین کوب، 1381: 155، به نقل از تذکره‌ی دولتشاه سمرقندی، حکایت 322)

طنزهای صوفیانه، جملگی مردم پسند است و طنزهای عامه پسند از معروفیت و اقبال خاصی برخوردار است. حکایت‌های طنز آمیزی از زبان دیوانگان و مجذوبان وجود دارد که می‌توان از آن به نوعی طنز اجتماعی تعبیر کرد که خاص صوفیان است، همراه با نکات انتقادی، سخنان نیشدار کلبی که طنزی است صوفیانه و رندانه، شرنگ خشم‌آگینی است که گزند نارضایتی را در خود پنهان دارد، سنایی و عطار و مولوی، بیش از شاعران دیگر از این نوع طنز متأثرند، طنزی است رندانه که عرش و فرش را در هم می‌نوردد و همه را نیش می‌زند، «عطار که در تجلیل از این دیوانگان، یک خوی کهنه‌ی شرقی را که هاینه (Heine.H.) شاعر آلمانی، اشاره‌ای تلمیحی و لطیف به آن دارد، نشان می‌دهد با ذوق و ظرافتی بی‌مانند از زبان این مجذوبان حق، همه چیز را در موجی از طنز می‌شوید.» (همان، 158)

در مصیبت نامه‌ی عطار چنین آمده که: «کسی از دیوانه‌ای می‌پرسد، خدا را می‌شناسی؟ می‌گوید: چگونه او را نشناسم که به این روزم انداخته است!» (عطار، 1385: 27)، یا در حکایتی دیگر گفته است: «دیوانه‌ای به نیشابور می‌رفت، دشتی دید پر از گاو، پرسید: این‌ها از آن کیست؟ گفتند از آن عمید نیشابور است، از آن‌جا گذشت، صحرایی دید پر از اسب، گفت این اسب‌ها از آن کیست؟ گفتند از عمید، باز به جایی رسید با رمه‌ها و گوسفندهای بسیار، پرسید این چندین رمه از کیست؟ گفتند از آن عمید، چون به شهر آمد، غلامان دید بسیار، پرسید این غلامان از کیستند؟ گفتند بندگان عمیدند، درون شهر سرایی دید آراسته که مردم به آن‌جا می‌رفتند و می‌آمدند، پرسید این سرای کیست؟ گفتند این اندازه ندانی که سرای عمید نیشابور است؟ دیوانه دستاری بر سر داشت، کهنه و پاره پاره، از سر برگرفت، به آسمان پرتاب کرد و گفت این را هم به عمید نیشابور ده از آن که همه چیز را به وی داده‌ای، (همان، مقایسه شود با فروزان‌فر، شرح احوال عطار 9- 498). این‌ها همه حکایاتی است ظریف از گستاخی بابایان و مجذوبان بر درگاه حق. اما در همه‌ی این حکایات صوفیانه، طنزی همراه با بی‌دادگری اجتماعی نهفته است.

قابوس‌نامه، تهران، ترجمه و نشر کتاب.

22- عوفی، محمد، به تصحیح نفیسی، سعید، 1335، لب‌الالباب، تهران، ابن‌سینا.

23- غزالی، امام محمد، تصحیح آرام، احمد، 1361، کیمیای سعادت، چ دوازدهم، تهران، کتاب‌خانهٔ مرکزی.

24- مولوی، جلال‌الدین محمد، نیکلسون، 1352، مثنوی معنوی، چ سوم، تهران، امیرکبیر.

25- مولوی، جلال‌الدین محمد، نیکلسون، 1371، مثنوی معنوی، چ یازدهم، دفتر اول، تهران، امیرکبیر.

26- ناصر خسرو قبادیانی، تصحیح تقوی، نصرالله، 1335، روشنایی‌نامه، تهران، تأیید اصفهان.

27- نظامی عروضی، احمد بن عمر، به تصحیح معین، دکتر محمد، 1366، چهار مقاله، تهران، امیرکبیر.